

نظری بر تاریخ نگارے کمبریج

• گودرز رشتیانی



- تاریخ ایران، پژوهش از دانشگاه کمبریج: از نادرشاه تا انقلاب اسلامی، دفتر اول
- زیر نظر پتر آوری، گاوین همبلی، چارلز ملوین
- ترجمه مرتضی ثاقب فر
- تهران، جامی، ۱۳۸۷، تعداد صفحات: ۶۹۰

بررسی تاریخ ایران و نگارش مقالات و کتب تاریخی درباره‌ی پیشینه این سرزمین هم برای مورخان ایرانی و نیز برای تاریخ نگاران خارجی موضوعی جذاب و جالب توجه بوده است، زیرا که عمده‌ی حوادث و پیش آمدهای تاریخی در حوزه‌ی مهاجرت، اقوام، جنگ‌های سرنوشت‌ساز، روابط اقتصادی و شاهراه‌های تجاری، تبدلات فرهنگی و اجتماعی و... به نوعی با این کشور مرتبط بوده است. همین اهمیت تاریخی باعث شده تا در عمده دانشگاه‌ها و مراکز مطالعاتی دنیا بخشی در حوزه‌ی ایران شناسی (هم در حوزه زبان و ادب پارسی و هم درباره‌ی تاریخ ایران) وجود داشته باشد که با توجه به علایق و اولویت‌های خود بخش‌هایی از تحولات ایران را مورد بررسی قرار دهند.

از میان کرسی‌ها و مکاتب ایران شناسی مختلف در دنیا، دو حوزه مطالعاتی و مکتب ایران شناسی نسبت به سایر مراکز مطالعاتی از اهمیت بیشتری برخوردار هستند. حوزه اول که با نام مکتب ایران شناسی شوروی از آن نام برده می‌شود و در دوره‌ی حاکمیت آن دولت در سال‌های ۹۱-۱۹۱۷م شکل گرفت و قوام یافت مولد آثار متعدد زیادی درباره زبان و ادب فارسی و تاریخ ایران شد که البته به دلیل بینش سوسیالیستی - مارکسیستی حاکم بر آن که با ثابت انگاشتن پیش فرض اولیه به دنبال استخراج مواد لازم از تاریخ ایران در راستای اثبات آن پیش فرض حرکت می‌کرد، دارای نقایص زیادی است. اما با صرف نظر از این نقص عمده، پژوهش‌های بسیار جدی و قابل توجهی در این مکتب به وجود آمد که در نوع خود دارای ارزش منحصر به فردی هستند و بخشی از خلأ مطالعات ایران شناسی را پر می‌کنند. علی‌رغم فراز و فرودهای فراوان و افت شدید این مکتب، با از میان رفتن سایه سنگین ایدئولوژی مارکسیسم، خوشبختانه امروز نیز در تعدادی از جمهوری‌های به‌جا مانده از آن همانند روسیه، گرجستان، ارمنستان و... عقبه مکتب ایران شناسی شوروی از تکاپوی نسبتاً مساعدی برخوردار است.

حوزه‌ی دوم پژوهش‌های مربوط به ایران، مکتب ایران شناسی انگلستان و به صورت دقیق تر «مکتب ایران شناسی کمبریج» است. این مکتب گرچه از نظر روش، همانندی‌های بسیاری با مکتب ایران شناسی شوروی دارد، اما از نظر بینش تاریخی نگاری دارای تفاوت‌های عمیق و ساختاری فراوانی با آن است. علاوه بر آن، گرچه مکتب شوروی از یک ساختار منسجم فکری برخوردار بود اما در آن برخلاف مکتب کمبریج، روایت کاملی از تاریخ

ایران که دربردارنده پیشینه این سرزمین از قبل از ورود آریایی‌ها تا دوره‌ی معاصر باشد، ارائه نشد و پژوهش‌های صورت گرفته عمدتاً منفرد بوده و هر یک دوره‌ای خاص (نه دوره کامل تاریخ ایران) را در بر می‌گرفتند. دیگر تفاوت این دو مکتب آن است که در مکتب کمبریج نوعی مشارکت بین‌المللی (از کشورهای اروپای غربی، آمریکا، شوروی، ایران و...) در تهیه تحقیقات مربوطه وجود دارد، اما مکتب شوروی نوعی حوزه مطالعاتی محصور و بدون ارتباط آکادمیک با ایران‌شناسان خارجی بود.

هدف از ذکر این مقدمه، زمینه‌سازی و گشودن راهی برای شکل‌گیری بحث‌های کارشناسی و مطالعاتی و نیز بررسی نقاط قوت و ضعف رویکردهای پیشین و کنونی مکاتب ایران‌شناسی در میان محققان تاریخ‌پژوه و مدخلی برای ورود به بحث اصلی، یعنی نقد و بررسی یکی از مجلدات تاریخ کمبریج است.

همان‌گونه که گفته شد مطالعات ایران‌شناسی دانشگاه کمبریج به صورت مجموعه کامل و مدونی از تاریخ ایران از سپیده‌دم تاریخ تا دوره معاصر در هفت جلد و جلد هشتم به صورت نمایه و فهرست راهنمای مطالب هفت جلد اول تنظیم شده است که از حیث تنوع و دامنه زمانی مورد بررسی، کامل‌ترین مجموعه تاریخ ایران در میان پژوهش‌های صورت گرفته در داخل و خارج است. بررسی این مجموعه (که توسط ناشران و مترجمان مختلف به فارسی منتشر شده است) حاکی از نوعی وحدت رویه و شبهه یکسان در تهیه یکایک مجلدات آن است، به صورتی که همه آن‌ها در قالب چند بخش، شامل تحولات سیاسی و دودمانی؛ تحولات فرهنگی، مذهبی و اجتماعی؛ روابط اقتصادی و تحولات علمی و فنی تنظیم شده‌اند. لازم به ذکر است گرچه نحوه تنظیم این مطالب در مجلدات مختلف ترتیب یکسانی ندارد اما خواننده با مطالعه هر جلد، تصویر نسبتاً کاملی از تحولات تاریخی ایران در همه حوزه‌های فوق‌الذکر به دست می‌آورد.

دفتر اول جلد هفتم که آخرین بخش از این مجموعه محسوب می‌شود، دربردارنده تحولات ایران در دوره‌های افشار، زند، قاجار است. این دفتر در سه بخش تدوین شده است. **بخش اول - ساختار سیاسی:** فصل اول: افشاریان، فصل دوم: زندیان، فصل سوم: قاجاریان فصل چهارم: ایران در زمان فتح‌علی‌شاه و محمدشاه قاجار و فصل پنجم: ایران در دوره‌ی آخرین شاهان قاجار

بخش دوم - روابط سیاسی ایران: فصل ششم: روابط ایران با امپراتوری عثمانی در سده‌های ۱۸ و ۱۹، فصل هفتم: روابط ایران با روسیه تا سال ۱۹۲۱، فصل هشتم: روابط ایران با شرکت‌های بازرگانی اروپایی تا ۱۷۹۸، فصل نهم: روابط ایران با بریتانیای کبیر و هندوستان بریتانیا (۱۹۲۱-۱۷۹۸)

بخش سوم: تحولات اقتصادی و اجتماعی فصل دهم: زمین‌داری و درآمد ارضی و اداره مالی در سده ۱۹، فصل یازدهم: رخنه اقتصادی اروپا (۱۹۲۱-۱۸۷۲)، فصل دوازدهم: سازمان اجتماعی ایلات و عشایر در سده‌های ۱۸ و ۱۹، فصل سیزدهم: شهرنشینی ایران در دوره‌ی قاجار همانند سایر مجلدات، نویسندگان این جلد نیز از ایران‌شناسان نامی همانند لمبتون، نیکی کدی، گاوین همبلی، جان پری و... هستند که هر یک نگارش یک یا چند فصل تخصصی را بر عهده گرفته‌اند.

در یک ارزیابی کلی می‌توان این دفتر را واجد نقاط قوت بسیار و در عین

حال نکات منفی متعددی دانست که در مقایسه با سایر مجلدات پیشین، نکات منفی سنگینی بیشتری می‌کند.

تلاش برای تشریح ساختار ساختار و تحولات سیاسی ایران در این دوره زمانی به تفکیک افشاریه، زندیه و دوره قاجار؛ بررسی تفصیلی روابط خارجی ایران با عثمانی، روسیه، دولت‌های اروپایی و شرکت‌های بازرگانی آن‌ها؛ تشریح تحولات اقتصادی و اجتماعی در حوزه‌ی زمین‌داری و درآمد ارضی، سازمان اجتماعی ایلات و عشایر و نظام شهرنشینی ایران و... از جمله این نکات مثبت است. به ویژه فصل دوازدهم - سازمان اجتماعی ایلات و عشایر در سده‌های ۱۸ و ۱۹ حاوی نکات جدید و در عین حال قابل تأملی درباره نحوه تقسیم‌بندی ایل‌های ساکن در ایران، جای‌شناسی آن‌ها و نقش آن‌ها در تحولات پس از صفویه است که در سایر پژوهش‌های تاریخی مشابه، توجه چندانی به این موضوع نشده است. گذشته از نقاط مثبت که حاکی از تلاش ارزنده‌ی نویسندگان برای ارائه‌ی یک تصویر از ایران در دوره‌ی زمانی مورد بحث است؛ با بررسی محتوایی آن می‌توان موارد زیر را به عنوان نقاط منفی آن به حساب آورد.

تلاش برای ارائه یک سیر و روند منظم تاریخی از سقوط صفویه تا وقوع انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ را شاید بتوان یکی از قابل‌بحث‌ترین موارد موجود در این کتاب دانست که مؤلفین این دفتر به دنبال آن بوده‌اند، ضمن مقایسه حوادث پس از سقوط صفویه با وقوع انقلاب اسلامی، نوعی حتمیت برای وقایع پیش‌آمده قائل شده و گونه‌ای جبر تاریخی بر حوادث این دوره ترسیم کنند. این موضوع در صفحات ۷، ۷۵ و ۷۸ به خوبی قابل مشاهده است.

برخلاف سایر مجلدات تاریخ ایران کمبریج، که تحولات سیاسی به صورت کاملاً تفصیلی و جزئی مورد بررسی قرار می‌گیرند در این دفتر علی‌رغم آنکه بخش اول در قالب ۵ فصل به تحولات سیاسی اختصاص یافته است، اما نابسامانی زیادی بر این بخش حاکم گشته است؛ به نحوی که علاقمند و پژوهشگر تاریخ با مطالعه آن قادر نیست سیر منظمی از حوادث این دوره پیش‌روی خود ترسیم کند. تفصیل برخی از وقایع تاریخی همراه با جزئیات بسیار و مقایسه جزء به جزء منابع تاریخی که ضرورتی برای آن وجود نداشته است، همانند قلم‌فرسایی طولانی درباره‌ی مقدمات روی کار آمدن نادر در ۳۵ صفحه، در صورتی که فرجام کار افغانه و بیرون راندن‌شدن آن‌ها صرفاً در یک پاراگراف (صفحه ۴۵) آورده شده است، از جمله این موارد است.

چند نکته ذکر شده در پیش‌گفتار نویسندگان آن، یعنی آوری، همبلی و ملوین نیازمند مذاقه بیشتری است. علاوه بر نکته‌ای که در بالا درباره‌ی تشابه شرایط حمله به ایران در اواخر صفویه و حمله عراق در ۱۳۵۹ به آن اشاره شد، بایستی به اظهار نظر آن‌ها در خصوص تلاش شاعران و رویدادنگاران برای «زنده نگه‌داشتن سنت‌های فرهنگی از دستبرد شاهنشاهی‌هایی که نظر چندان خوشی نسبت به آزادی‌های هنری نداشته‌اند» اشاره کرد که جمله‌ای کاملاً نامفهوم و از نظر تاریخی فاقد سندیت است؛ زیرا در دوره تاریخی مورد نظر همانند دوره صفویه، علی‌رغم فرازو فرودها و سلاقی متفاوت، عمده جریان‌ها و سنت‌های فرهنگی به صورت مستقیم و غیرمستقیم تحت حمایت پادشاهان مورد اشاره شکل می‌گرفتند و گسترش می‌یافتند. همچنین در مقایسه پادشاهان قاجار

خلط مبحث و تشابه مبحث تاریخی در دو فصل متفاوت همانند فصل هشتم و نهم از ایرادات وارد بر آن است که می‌توانست با ادغام مطالب از تکرار آن‌ها در دو فصل مجزا جلوگیری نمود. استفاده بیش از حد از منابع انگلیسی و عدم استفاده از منابع فارسی در بعضی از فصول (همانند فصل نهم) نیز نقضی کلی برای کتاب به حساب می‌آید.

نقشه‌های موجود در کتاب از نظر مرزهای ترسیم‌شده فاقد سندیت تاریخی است. به عنوان نمونه در نقشه‌های صفحات ۹۴، ۱۴۰ که مربوط به دوره‌ی افشاریه، زندیه و آغامحمدخان قاجار هستند رودخانه ارس به عنوان مرز با قفقاز ترسیم شده است. در صورتی که تا شکست ایران در جنگ‌ها با روسیه که منجر به عهدنامه‌های گلستان ۱۲۲۸ هـ.ق/۱۸۱۳ م و ترکمانچای در ۱۲۴۳ هـ.ق/۱۸۲۸ م شد مرز ایران، کوه‌های قفقاز و شمال گرجستان بود. گذشته از رویکردهای کلی فوق‌الذکر، با بررسی محتوایی این کتاب نقایصی دیده می‌شود که به تفصیل در ذیل به آن‌ها اشاره می‌شود.

فصل اول: افشاریان

مقایسه نادر با تیمور و اصرار بر این نکته که نادر به دنبال احیا و اقتباس مشروعیت تیموری و هم‌زادپنداری مشترک با او بوده، مشخصه اصلی فصل اول است که در صفحات ۲۲، ۵۶، ۶۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷ بارها به آن اشاره شده است؛ در صورتی که اثبات این ادعا نیاز به استناداتی در منابع تاریخی افشاری دارد و صرف اشاره محمدکاظم به تلاش نادر برای دستیابی به صندوق‌های مسکوک و گنج دفن شده تیمور که در صفحه ۲۵ به آن اشاره شده است، نمی‌تواند برهانی در اثبات این ادعای کلی باشد. تلاش برای القای نوعی دوگانگی بین نادر با رعایا که از آن با عنوان «رعایای پارسی‌گوی» نام برده شده است از رویکردهای قابل تأمل در کتاب است. به هیچ وجه نمی‌توان مسائل روی داده در این دوره را ناشی از تقابل «پارسی‌زبانان با نادر» دانست. در منابع این دوره اشاره‌ای به تقابل‌های نژادی یا زبانی نشده است.

در صفحه‌ی ۲۳ گفت شده که در اواخر دوره‌ی صفویه، گرگین خان به عنوان حاکم قندهار تعیین شد شد «تا دژ ایران را در برابر مغولان محافظت کند». لازم به ذکر است که اعزام گرگین خان برای سرکوبی شورش میرویس بود، نه برای مقابله با مغولان هند. جالب است نویسنده خود در صفحه ۲۴ به نقل از مالکوم می‌گوید که گرگین خان برای جلوگیری از شورش افغان‌ها به قندهار اعزام شده بود.

در صفحه ۲۵ درباره ملک محمود سیستانی گفته شده از «بزرگان سیستان بودند که از سقوط صفویان بهره جستند تا جاه‌طلبی خود را ارضا کنند».

با محمدرضا شاه این‌گونه نتیجه‌گیری شده است که «قاجارها خطای محمدرضا شاه را مرتکب نشدند که اجازه دهند نفوذ فرهنگ بیگانه چنان این سنت‌ها را به مخاطره بیفکند که سرانجام مردم برای دفاع از آن‌ها به پا خیزند». در توضیح این اظهار نظر بایستی خاطر نشان کرد ضمن آنکه شرایط تاریخی این دو دوره‌ی زمانی هم در بعد داخلی و هم در روابط بین‌الملل متفاوت بوده و قابل مقایسه نیستند، به آسانی نمی‌توان وقوع انقلاب اسلامی ۵۷ را صرفاً در تلاش مردم برای دفاع از «سنت‌های به خطر افتاده» تحلیل و ارزیابی کرد. در مقدمه به موارد دیگری هم چون تلاش برای تطبیق مرزهای فعلی با جغرافیای تاریخی ایران که آن را به صورت «منصفانه و واقع‌بینانه» دانسته‌اند نیز پرداخت شده است که در جای خود به آن اشاره می‌شود.

هم‌چنین بسیاری از وقایع تاریخی که اهمیت بالنسبه زیادی در این دوره داشته‌اند و ذکر آن‌ها می‌توانست تصویر روشن‌تری از تحولات تاریخی نشان دهد قابل پرداختن بودند که در این کتاب اشاره مختصری هم به آن‌ها نشده است. به عنوان نمونه موضوع هرات که از تحولات مهم اواخر دوران فتحعلی‌شاه، تمام دوران محمدشاه و اوایل دوره ناصرالدین شاه است، شورش سالارالدوله در خراسان، فتح بصره توسط کریم‌خان، اشاره بسیار گذرا به قراردادهای ۱۹۰۷، ۱۹۱۵، و ۱۹۱۹، حوادث جنگ جهانی اول در ایران، روابط با آلمان و... از مواردی هستند که به آن‌ها پرداخته نشده است. از همه مهمتر، غایب بزرگ تحولات سیاسی-اجتماعی مورد بررسی در این کتاب، انقلاب مشروطه است. جای بسی تعجب است حادثه‌ای که مهمترین تحول چند سده اخیر ایران بوده و اهمیت آن به اندازه‌ای است که فصل ممیز تاریخ معاصر ایران محسوب می‌شود، در این دفتر مورد بررسی قرار نگرفته است. این موضوع نقضی کلی و غیر قابل اغماض برای این کتاب به شمار می‌رود.

تلاش برای نشان دادن جغرافیای تاریخی ایران در چارچوب مرزهای فعلی و نادیده گرفتن مناطق جدا شده از ایران در جنگ‌های با روسیه و انگلستان (به صورت مشخص تمام منطقه قفقاز و هرات در غرب افغانستان امروزی) رویکرد حاکم در تدوین کتاب بوده است. این موضوع به صورت کاملاً مشخص در مقدمه، و صفحات ۷۶، ۷۷، و نقشه‌های صفحات ۹۴، ۱۴۰، ۵۱۷ و نیز در عباراتی همانند ادعاهای ایران بر هرات ص ۹، «در زمان دومین شاه قاجار سرزمین‌هایی که صفویان به قلمرو ایران افزوده بودند از دست دادند»، «در دوره قاجار سلطه غرب مرزهای ایران را به صورت منصفانه و واقع‌بینانه در آورد» (در مقدمه آمده‌اند) و.. به خوبی مشاهده می‌شود.

گرچه مکتب شوروی از یک ساختار منسجم فکری برخوردار بود اما در آن برخلاف مکتب کمبریج، روایت کاملی از تاریخ ایران که در بردارنده پیشینه این سرزمین از قبل از ورود آریایی‌ها تا دوره‌ی معاصر باشد، ارائه نشد

تاریخ‌نگاری کمبریج



نیست. محمد کاظم از اصطلاح «نادر دوران» استفاده می‌کند. ارقام ذکر شده در صفحات ۵۷ و ۵۸ ناهمخوان هستند. در صفحه ۵۷، ۱۵ کرور معادل ۱۵۰ میلیون دانسته شده است، در صفحه ۵۸ گفته شده دهلی در هنگام حمله نادر دو کرور جمعیت داشت. در صورتی که اگر هر کرور هندی را معادل ۱۰ میلیون و کرور ایرانی را معادل نیم‌میلیون (ناظم الاطباء) محاسبه کنیم، بدانیم جمعیت ۲۰ یا ۱۰ میلیون برای دهلی آن زمان بسیار فراتر از واقعیت است.

درباره قتل تهماسب دوم، عباس سوم و برادرش اسماعیل مطالب متناقضی گفته شده است. در صفحه ۵۹ قتل آن‌ها به دستور نادر ذکر شده، در صفحه ۶۰ به دستور رضاقلی میرزا و در صفحه ۱۴۵ به تحریک محمدحسین خان دولو.

در صفحه ۶۱ به تحریک ایلبارس خان حاکم خوارزم توسط فرمانروای شیروان اشاره شده است. لازم به ذکر است در این زمان، فرمانروای منصوب شده نادر، در شیروان حکومت می‌کرد و در هیچ یک از منابع تاریخی، چنین موضوعی ذکر نشده است.

در صفحه ۶۵ گفته شده که نادر در ازای دستگیری سام میرزا، کارتلی و کاختی را به تیموراز و فرزندش ارکله واگذار کرد. در صورتی که ما می‌دانیم انتصاب تیموراز و ارکله به حکومت کارتلی و کاختی در این زمان صورت گرفته بود.

در صفحه ۶۵ گفته شده سام میرزا نزد احمد پاشای قارص فرستاده شد تا در آنجا دو برادر دروغین یکدیگر ببینند. در مطالب قبلی هیچ اشاره‌ای به «برادر دروغین» دیگر نشده است و شایسته بود اندک اشاره‌ای به این موضوع صورت می‌گرفت.

عدم اشاره به ناتوانی نادر در جنگ‌های داغستان، از مطالبی است که در کتاب به آن اشاره نشده است.

در توضیح این نکته بایستی خاطر نشان ساخت، ملک محمود از اعقاب ملوک کیانی سیستان بود که این خاندان با نام ملوک نیمروز نیز در منابع تاریخی شهرت یافته‌اند. شایسته می‌بود با توجه به نقش آن‌ها در بعد از سقوط صفویه، ملک محمود با نگاه جامع‌تری مورد ارزیابی قرار می‌گرفت.

در صفحه ۳۴ به «درخواست‌های کمک تفلیس، اهر، ایروان و نخجوان، تبریز و مراغه» از تهماسب دوم در مقابله با عثمانی اشاره شده است. لازم به توضیح است در این زمان واخانگ پادشاه گرجستان (منطقه کارتلی - کاخت) با پتر کبیر ارتباط داشت و به امید کمک از روسیه بود نه از پادشاه صفوی.

در صفحه ۴۵ به شکست تهماسب از عثمانی پرداخته شده است، بدون آنکه در صفحات قبل نویسنده به درگیری‌های نادر با عثمانی و شکست آن‌ها اشاره‌ای داشته باشد.

در همین صفحه کوربجان در نزدیک ایروان دانسته شده است. در صورتی که این منطقه در نزدیکی کبودرآهنگ در همدان است و جنگ مورد اشاره تهماسب با عثمانی‌ها در اینجا روی داد.

در این قسمت به بخشی از مهمترین جنگ‌های ایران و عثمانی و بازپس‌گیری گنجه، تفلیس و سایر مناطق قفقاز توسط نادر اشاره‌ای نشده است.

درباره تاجگذاری نادر این‌گونه اظهار شده است «برنامه او این بود که نفرت موجود در بدعت شاه اسماعیل اول .. را زایل سازد» صص ۵۲ و ۶۳؛ به خوبی واضح است علی‌رغم آنکه که سیاست مذهبی نادر با صفویان دارای تفاوت‌های زیادی بود، اما نادر به هیچ وجه به دنبال «زایل ساختن» تشیع در ایران نبود و در نظر داشت با تلطیف احساسات مذهبی نسبت به تسنن، به بازسازی روابط با عثمانی و تسهیل سفر حج برای ایرانیان بپردازد.

به کاربرد اصطلاح «خان دوران» برای نادر زبینه چنین پادشاهی

تاریخ‌نگاری کمبریج

برخلاف سایر مجلدات تاریخ ایران کمبریج که از پیوستگی محتوایی و خطاهای بالنسبه کمتری برخوردار هستند، در این دفتر نقایص و عدم یکپارچگی محتوایی بسیار بیشتری به چشم می‌خورد که از نگاه پژوهشگران تاریخ قابل چشم‌پوشی نیست

توالی صفات «نادان و بدخواه و خبیث او» برای جاننشان کریم‌خان از نظر نگارشی چندان زینده نیست.

همانند جانشینان نادرشاه، تمامی تحولات مربوط به مرگ کریم‌خان زند تا قدرت‌یافتن آغامحمدخان قاجار در ۲ صفحه (۵-۱۲۴) خلاصه شده است. لازم به توضیح است که این دوره زمانی دارای اهمیت خاصی است و شایسته توجه بیشتری در کتاب بود.

در صفحه ۱۲۴ مرگ جعفرخان زند سال ۱۲۰۴ ذکر شده است. مطابق منابع تاریخی مرگ جعفرخان در ۱۲۰۳ ق/۱۷۸۹ م بوده است.

در صفحه ۱۲۷ «گرجستان» به طور نظری جزء جدایی‌ناپذیر قلمرو صفویان» محسوب شده است. همه‌ی منابع تاریخی ایرانی و خارجی و حتی منابع گرجی، گرجستان را یکی از چهار ولایت صفویان دانسته‌اند و ادعای نویسنده راجع به «تعلق نظری گرجستان» به دولت صفویه قابل پذیرش نمی‌باشد. حتی در دوره‌ی زندیه نیز، لقب والی گرجستان از طرف کریم‌خان به ارکله اعطا شد. (ص ۱۲۷)

اصطلاح «دولت نوصفوی» در صفحه ۱۲۷ فقط یک‌بار آمده و هیچ توضیحی درباره‌ی معنای آن ارائه نشده است.

اصطلاح «سیاست مذهبی نیمه سنی نادر» که در صفحه‌ی ۱۲۹ آمده است از نظر تاریخی قابل تأیید نیست.

فصل سوم: قاجاریان،

فصل سوم - برآمدن قاجار، ضرورتی نداشته است زیرا که عمده مطالب آن در فصول قبل آمده است.

در صفحه ۱۴۲ به از بین رفتن و تحلیل قاجارهای ساکن در ایروان، گنجه و منطقه قراباغ در دوره‌ی صفویه به بعد اشاره شده است. این موضوع نیز از نظر تاریخی قابل پذیرش نیست. به عنوان نمونه آخرین خان گنجه جوادخان زیاداغلی، قاجار بود که در سال ۱۲۱۸ توسط ژنرال سیسیانوف به قتل رسید. محمدخان قاجار و حسین خان - آخرین حاکمان ایروان - نیز از طایفه قاجارهای محلی بودند. ابراهیم‌خان حاکم قراباغ و فرزندش مهدی‌قلی‌خان نیز که تا جنگ‌های ایران و روسیه حاکم آنجا بودند نیز از طایفه جوانشیر قاجار بودند.

جمله صفحه ۱۶۸ مبنی بر اینکه پس از مرگ علی‌مرادخان، فرستاده‌ای از طرف ارکله نزد آغامحمدخان آمد و او نیز فرمانروایی آذربایجان را به او داد» در منابع تاریخی نیامده است و نویسنده نیز ارجاع آن را ذکر نکرده است.

در صفحه ۶۷ گفته شده که نادر عراق را به برادرزاده‌اش ابراهیم‌خان سپرد. لازم به توضیح است که نادر او را فرمانروای کل آذربایجان، قفقاز و غرب ایران کرد. و اگر عراق را صرفاً غرب ایران امروز بدانیم با واقعیت تاریخی هماهنگی ندارد.

تحلیل ارائه شده در صفحه ۷۰ مبنی بر اینکه «ورود روسیه به قفقاز و دستاوردهای دائمی آن به زیان امپراتوری عثمانی در کریمه، هر دو تا حدودی از نتایج جنگ‌های نادر علیه عثمانی و لشکرکشی او به قفقاز بود» بسیار سطحی و عاری از واقعیت تاریخی است. بر همه پژوهشگران تاریخ روشن است که پس از سقوط صفویه، دولت‌های عثمانی و روسیه از فرصت استفاده کرده و بخش‌هایی از ایران از جمله منطقه قفقاز را به تصرف درآوردند و اقدام نادر اعاده حاکمیت ایران بر این منطقه بود که در مقابل عثمانی با چندین نبرد پیاپی، و در برابر روسیه با عهدنامه‌های رشت و گنجه به این هدف نائل شد.

مقایسه نادر با رضا شاه در صفحه ۷۱ یک قیاس مع‌الفارق است. تحلیل ارائه شده در صفحه ۷۴ «نشانه شکست نادر این بود که ۴۸ سال بعد آغامحمدخان قاجار ناچار شد به فتح مجدد شهرهای قفقاز، تفلیس، گنجه و ایروان بپردازد که نادر آن‌ها را کانون‌های دفاعی شمال غرب ایران می‌دانست» گمراه کننده است. نادر در این شهرها به استثنای داغستان با هیچ مانع جدی روبرو نشد و حاکمان آنجا داوطلبانه در اردوی وی حاضر شدند و تا پایان هم به او وفادار ماندند. لازم به توضیح است که مسئله اصلی نادر در قفقاز بیرون راندن روسیه و عثمانی بود نه مقابله با حکومت‌های محلی آنجا.

در بعضی از جملات به نوعی ارزش‌دوری ناموجه صورت گرفته است. همانند رهبران بی‌وجدان (ص ۷۶)، قلدری‌های نادر (ص ۷۸) در فهرستی که در صفحه ۷۹ از پادشاهان افشاری و جانشینان نادرشاه انجام شده، ابراهیم‌شاه از قلم افتاده است. (ص ۷۹)

نمونه‌ای دیگر از نابسامانی در ارائه تحولات سیاسی، موضوع جانشینان نادر است که همه آن، در حدود ۴ صفحه خلاصه شده است. اگر این قسمت را با ۸۰ صفحه ابتدای فصل مقایسه کنیم که اختصاص به دوره افشاری دارد، این ۴ صفحه بسیار اندک است.

فصل دوم - زندیان،

جمله «سیاست پاشا برای توجیه جهاد شیعی کافی بود» مبهم و ناواضح است. ص ۱۲۱

هیچ شک و شبهه‌ای درباره قتل عام و غارت تفلیس توسط آغامحمدخان وجود ندارد. اما ادعای مالکوم مینی بر انتقال ۱۵ هزار اسیر گرجی به تهران که در صفحه ۱۶۹ این کتاب نیز آمده است قابل نقد است. چنین جمعیتی برای تفلیس در اوایل قرن نوزدهم قابل تصور نیست. ضمن آنکه می‌بایستی همانند دوره صفویه این جمعیت در سال‌های آتی در تحولات ایران به نوعی نقش می‌داشتند و در منابع به آن‌ها اشاره می‌شد که چنین گزارش در منابع قاجاری وجود ندارد. اگر این جمعیت با گرجیانی که در دوره صفویه به مناطق شمالی و مرکزی ایران کوچانده شدند و تا امروز نیز هویت قومی خود را حفظ کرده‌اند مقایسه شوند، غیر واقعی بودن این آمار بیشتر مشخص می‌شود.

مطالب صفحات ۱۷۴ و ۱۷۵ در خصوص حضور فتحعلی‌خان (فتحعلی شاه آتی) در شیراز یا تهران هنگام قتل آغامحمدشاه در شوشا متناقض است. علی‌رغم آنکه در صفحه ۱۷۴ گفته شده، آغامحمدشاه هنگام عزیمت به قفقاز او را به تهران احضار کرد، در صفحه بعد گفته شده که با رسیدن خیر قتل آغامحمدشاه، حاکم تهران دروازه‌های شهر را بست تا فتحعلی‌خان از شیراز برسد.

همانند سایر مقایسه‌های انجام شده، در صفحه ۱۸۶ هم آغامحمدشاه با محمدرضا شاه پهلوی مقایسه شده است. تاریخ ارائه شده (۷-۱۲۱۶ق) مبنی بر تدبیر آغامحمدشاه در ازدواج نوه‌اش عباس‌میرزا با یکی از سران دولو (ص ۱۸۷)، قابل پذیرش نیست. زیرا در این زمان ۵ سال از مرگ آغامحمدشاه گذشته است.

فصل چهارم - ایران در زمان پادشاهس فتحعلی‌شاه و محمدشاه قاجار،
در تحلیل مرزهای ایران در پایان سلطنت فتحعلی‌شاه اینگونه نتیجه‌گیری شده است که این دوره برابر با استقرار ایران امروز بود (ص ۱۸۸). لازم به توضیح است که مناطقی همچون هرات و مرو در دوره ناصرالدین‌شاه از ایران جدا شدند.

توضیحات ارائه شده درباره علل آغاز جنگ دوم با روسیه (نیاز عباس‌میرزا به ترمیم شهرت خود، فشار صدراعظم‌الیهیارخان قاجار، تبلیغ جهاد از سوی روحانیون) که در صفحه ۲۱۳ آمده‌اند ناقص هستند. عدم نتیجه مذاکرات مربوط به تعیین سرحدات نیز از مهم‌ترین علل آغاز جنگ‌های دوم با روسیه بود.

یوسف‌خان مورد اشاره ص ۲۲۰ که در خدمت محمدعلی دولت‌شاه در کرمانشاه بود، اصالت گرجی داشت نه روسی.

نویسنده اظهار می‌دارد که مفاد قرارداد صلح پاریس ملایم بود. بریتانیا نه ادعای ارضی کرد و نه درخواست غرامت شد!! گویی هرات جزئی از خاک بریتانیا بوده و علی‌رغم دخالت ایران در آنجا، بریتانیا از حقوق خود صرف‌نظر نموده است!!!

فصل پنجم - ایران در دوره‌ی آخرین شاهان قاجار،
در صفحه ۲۲۷ به تضمین بریتانیا در مورد حفظ تمامیت ارضی ایران در دوره قاجار اشاره شده است. تا آنجا که از منابع تاریخی مستفاد می‌شود در دوره‌ی قاجار چنین تضمینی از طرف بریتانیا به ایران داده نشده بود. در صفحه‌ی ۲۳۲ گفته شده که «پیام افراطی باب در میان تمام طبقات اجتماعی و روستایی شور و شوقی برانگیخت». علی‌رغم آنکه هنوز زمینه‌های اجتماعی این روی‌داد نیازمند پژوهش‌های عمیق‌تری است، اما ادعای نویسنده مبنی بر برانگیختن شور در میان همه طبقات اجتماعی قابل نقد است.

علی‌رغم آنکه در صفحات مختلف مرزهای فعلی ایران به صورت واقع‌بینانه و منصفانه! برابر با جغرافیای تاریخی ایران دانسته شده است، جالب توجه است که در صفحه ۲۳۲ گفته شده که «سرزمین‌های غربی افغانستان از نظر تاریخی بخشی از ایران محسوب می‌شد»

فصل ششم - روابط ایران با عثمانی در سده‌های ۱۸ و ۱۹ میلادی

این فصل که توسط استنفور شاو نوشته شده است، از بحث‌انگیزترین قسمت‌های کتاب است که بسیاری از مسائل مطرح شده در آن قابل نقد و ارزیابی است. عدم رعایت سال‌شماری روی‌دادها، جانبداری فراوان و ناموجه از عثمانی، الغای موضوع اتحاد ایران و روسیه علیه عثمانی و نکات فراوان دیگری از مهمترین ایرادات است که به مواردی از آن‌ها اشاره می‌شود:

در صفحه ۲۷۴ گفته شده که واخانگ ششم از موقعیت سقوط صفویه بهره جست و اعلام استقلال کرد و شیروان را مورد حمله قرار داد. لازم به توضیح است تا زمانی که اصفهان به ترف محمود افغان درنیامده بود گرجستان همانند گذشته از ایالات چهارگانه ایران محسوب می‌شد. همچنین در اواخر صفویه، به دلیل این که مناطق شرقی گرجستان مورد تاخت و تاز اهالی داغستان قرار می‌گرفت، واخانگ درصدد حمله به آن‌ها برآمد اما به دلایلی دربار صفوی از اقدام او جلوگیری کرد.

در همان صفحه حرکت پتر کبیر به سمت داغستان را به درخواست تهماسب می‌داند. لازم به ذکر است که پتر قبل از سقوط اصفهان در مه ۱۷۲۲ به سوی داغستان حرکت کرد و در تابستان همان سال به آستاراخان رسید. در هیچ منبع تاریخی اشاره‌ای به درخواست تهماسب از پتر نشده است.

مؤلف در ادامه بر این باور است که تهماسب، تسلط روسیه بر قفقاز و سواحل دریای مازندران را به رسمیت شناخت. لازم به ذکر است که

تاریخ نگاره کمبریج

کرده بودند. این نکته که داود خان رود کر را مرز میان خود و تزار قرار داد (ص ۲۷۶) بزرگ جلوه دادن قدرت داودخان است؛ ضمن آنکه مرز روسیه و عثمانی در قرارداد ۱۷۲۴ مشخص شده بود نه با اراده داودخان. مؤلف اعطای لقب تهماسب‌قلی‌خان به نادر را هنگام استقرار آن‌ها در اصفهان می‌داند (ص ۲۷۸). قابل ذکر است که این لقب به هنگام ورود نادر به اردوی تهماسب و به روایتی پس از تصرف مشهد به وی داده شده بود.

مؤلف در ابتدای صفحه ۲۷۸ تخلیه مناطق غربی ایران توسط عثمانی را پس از بیرون رفتن افغانه و بدون وقوع جنگ با قوای ایران می‌داند. در صورتی که با استناد به همه منابع تاریخی، مشخص است که عثمانی‌ها پس از تحمل شکست‌های پیاپی از نادر، مناطق غربی و قفقاز را تخلیه کردند.

نویسنده با تعصب خاصی شکست توپال عثمان پاشا در برابر نادر را به دلیل بیماری و مرخص شدن نیروهایش می‌داند؛ اگر چنین مطلبی هم در منابع عثمانی آمده، ناشی از توجیه این شکست بوده است. لازم به ذکر است که در منابع فارسی نیز در بسیاری از موارد تاریخی شکست‌های وارده را با این گونه اظهارنظرها توجیه می‌کرده‌اند.

بازگشت نادر پس از رویارویی با توپال عثمان پاشا و عقد قرارداد، به خاطر شورش محمدخان بلوچ در مناطق جنوبی بود که مؤلف در ص ۲۸۲ به آن اشاره نکرده است.

مؤلف به جای به کارگیری قندهار از واژه‌ی افغانستان استفاده کرده که به نظر می‌رسد با توجه به آنکه در آن ایام افغانستان دارای هویت شناخته شده‌ای نبوده به کارگیری این واژه اعتباری ندارد. ضمن آنکه در منابع موجود به تسخیر قندهار اشاره شده است نه افغانستان.

نماینده‌ی تهماسب اسماعیل بیگ پیش‌نویس چنین قراردادی با روسیه را پذیرفته بود، اما تهماسب از پذیرش آن خودداری کرد و این موضوع هیچ وقت به قرارداد رسمی ایران - روسیه تبدیل نشد..

نویسنده در همین صفحه به نحوی رویدادها را به تصویر می‌کشد که اشغال بخش‌زیادی از قفقاز و مناطق غربی ایران توسط عثمانی در بعد از سقوط صفویه را از روی اکراه و اجبار می‌داند که این دولت به نحوی ناگزیر به مقاله با روسیه شده است. لازم به یادآوری است که از همان روزهای ابتدای سقوط صفویه، عثمانی‌ها هم‌گام با روس‌ها نه تنها مناطق مجاور با روسیه، بلکه سرزمین‌های غرب ایران را نیز به تصرف درآوردند.

مؤلف در صفحه ۲۷۵ اهداف عثمانی‌ها در حمله به ایران را سه مورد می‌داند: اخراج افغان‌ها و روس‌ها از ایران، بازپس‌گیری سرزمین‌های عثمانی و جایگزینی مذهب تسنن به جای شیعه در سراسر ایران. در توضیح این نکات بایستی تأکید کرد که هیچ یک از این موارد با واقعیت تاریخی هماهنگی ندارد، زیرا ورود روس‌ها با تصرف مناطق غربی ایران توسط عثمانی هم‌زمان بود و حتی نسبت به روسیه از شتاب بیشتری نیز برخوردار بود. همچنین باب‌عالی به زودی با اشرف افغان به مذاکره نشست و پس از تصرف مناطق غربی ایران از ارتباط با تهماسب نیز خودداری نمود. هدف سوم مبنی بر جایگزینی مذهب تسنن در ایران، یک طرح بلندپروازانه بود و بعید است که در منابع عثمانی نیز به آن پرداخته شده باشد.

در صفحه ۲۷۶ عنوان شده که اهداف روس‌ها در برابر عثمانی نقش بر آب شده بود. محقق محترم توجه نکرده است که روس‌ها بسیار فراتر از اهداف پتر، نه تنها منطقه داغستان امروزی بلکه تمام سواحل شرقی دریای مازندران و استان‌های گیلان، مازندران و استرآباد را تصرف نموده بودند و با عقد قرارداد ۱۷۲۴ با عثمانی، سلطه خود بر این مناطق را تحکیم



مکتب ایران‌شناسی کمبریج گرچه از نظر روش، همانندی‌های بسیاری با مکتب ایران‌شناسی شوروی دارد، اما از نظر بینش تاریخننگاری دارای تفاوت‌های عمیق و ساختاری فراوانی با آن است

تاریخننگاری کمبریج

فصل هفتم - روابط ایران با روسیه تا سال ۱۹۲۱

نویسنده در ص ۲۹۶ اظهار می‌دارد یک سال طول کشید تا ولینسکی به اصفهان رسید، اما اشاره‌ای به تاریخ حرکت وی از روسیه و رسیدن به اصفهان نکرده است.

نویسنده بر این باور است که داوود خان پس از حمله افغانه به ایران، از زندان در بند آزاد شد. این موضوع درست به نظر نمی‌رسد زیرا در هیچ یک از منابع به زندانی شدن وی در دوره صفوی اشاره نشده است. علاوه بر آن با توجه به آنکه اموال بازرگانان روسی در شمتخی توسط داوودخان انجام شده بود و هدف اصلی وی (حداقل از نظر ظاهری) تنبیه این غارت‌گران اعلام شده بود، چگونه با تسلط روسیه بر دربند که خود پتر نیز تا آنجا آمد داوودخان از زندان آزاد می‌شود؟

نویسنده این فصل در ص ۲۹۸ به اعزام نماینده‌ای از طرف حاکم گرجستان نزد پتر برای حمله به ایران اشاره می‌کند. لازم به توضیح است که اعزام این نماینده برای مقابله با داوودخان بوده است نه برای حمله به ایران.

مؤلف در ص ۳۰۴ این نظر را مطرح کرده است که تهماسب در سال ۱۷۳۰ سفیری به مسکو اعزام نمود تا برای کسب حمایت روسیه در بیرون راندن افغانه، عهدنامه‌ای که اسماعیل بیگ آن را امضا کرده بود به اجرا درآورد. ضمن اینکه این اظهار نظر با مطالب نویسنده در ص ۳۰۵ تناقض دارد، چگونه می‌توان تصور کرد، تهماسب که در شرایط سخت سالیان گذشته حاضر به پذیرش این موضوع نشده بود، چگونه در شرایط مناسب فعلی حاضر به انجام چنین کاری بوده است؟

در صفحه ۳۲۱ این گونه آمده است که حمایت یرملوف از محمدعلی میرزا «امری زبان‌بخش و نظر کلی او تا حدی مسئول شروع جنگ دوم ایران و روسیه بوده است». این نظر نویسنده با سایر قسمت‌های کتاب که ایرانیان را آغازگر جنگ دوم با روسیه دانسته است در تضاد است.

فصل هشتم - روابط ایران با شرکت‌های بازرگانی اروپایی تا ۱۷۹۸،

فصل هشتم با عنوان روابط ایران با شرکت‌های بازرگانی اروپایی تا ۱۷۹۸ است. با بررسی محتوایی آن مشخص می‌شود که بر خلاف عنوان، همه مطالب آن صرفاً به روابط ایران با کمپانی هند شرقی انگلیس اختصاص دارد و روابط با سایر شرکت‌های بازرگانی اروپایی بررسی نشده است.

فصل نهم - روابط ایران با بریتانیای کبیر و هندوستان - بریتانیا،

نویسنده در چند مورد به وفاداری اهالی داغستان به عثمانی اشاره نموده است. (ص ۲۸۷). لازم به ذکر است که در این زمان چنین موضوعی مطرح نبوده است.

همانگونه که اشاره شد نویسنده در مواردی به دنبال الغای اتحاد ایران و روسیه علیه عثمانی در دوره زندیه بوده است (ص ۲۸۷). در صورتی که این موضوع فاقد ارزش تاریخی است که به آن اشاره می‌شود.

در صفحه ۲۹۰ از صفی میرزا که علیه نادر شورش کرده بود با عنوان شاهزاده قانونی یاد شده است. این عبارت نیاز به تفصیل بیشتری دارد و مؤلف توضیحی درباره‌ی آن ارائه نکرده است. روشن است که صفی میرزا ادعای نسبت با خاندان صفوی داشت که البته صحت این ادعا جای تردید دارد و حتی در صورت صحت این ادعا، از آنجا که در دوره حاضر نادرشاه، پادشاه پذیرفته شده ایران محسوب می‌شد به کارگیری این واژه درست نمی‌باشد.

در صفحه‌ی ۲۹۰ اظهار شده که کریم‌خان زند، فعالانه به سیاست خصمانه خود علیه عثمانی‌ها ادامه داد. در توضیح این تحلیل بایستی خاطر نشان ساخت که به استثنای حمله او به بصره، در سایر مقاطع روابط طرفین دوستانه بود و حتی از پیشنهاد روس‌ها برای حمله مشترک به خاک آن کشور استقبال نکرد. کریم‌خان به فتحعلی‌خان حاکم قبه و دربند دستور داد از ورود نیروهای روس برای حمله به قلمرو عثمانی ممانعت کند.

نویسنده در همین صفحه اظهار می‌دارد که سلطان عثمانی به تحکیم ارتباط خود با امرای محلی آذربایجان و گرجستان پرداخت. لازم به توضیح است، که علی‌رغم آنکه کریم‌خان زند بیشتر توجه خود را معطوف به نواحی جنوب ایران کرده بود، اما در همین زمان نیز همه امرای آذربایجان و گرجستان شرقی فرمانبردار و خراج‌گذار وی بودند.

جالب توجه است موضوع فتح بصره توسط کریم‌خان که دوره مهمی در روابط وی با عثمانی بود در این کتاب به آن اشاره‌ای نشده است.

در ص ۲۹۲ نویسنده به هجوم روسیه و تسخیر ایروان و نخجوان و پایان دادن به بلندپروازی‌های عثمانی در دوره فتحعلی‌شاه اشاره می‌کند. نویسنده محترم فراموش کرده است که مناطق نخجوان و ایروان در اختیار ایران بود و مطابق عهدنامه ترکمان‌چای در سال ۱۲۴۳ هـ ق/ ۱۸۲۸ م به روسیه واگذار شدند.

نویسنده در ادامه مطلب فوق به ماجراجویی عثمانی در «جنوب» اشاره می‌کند اما مشخص نکرده منظور از جنوب کجاست؟

تابع و مطیع بریتانیا بود و از استقلال کافی برخوردار بود. این موضع نیز کاملاً غیرتاریخی محسوب می‌شود. شاید اگر نویسنده منظور خود را از «استقلال» توضیح می‌داد جمله وی بیشتر قابل فهم می‌بود.

فصل دهم - زمین‌داری و درآمد ارضی و اداره امور مالی در سده نوزدهم، نویسنده بر این باور است که شاهان قاجار به ایران همانند سرزمینی که به زور شمشیر فتح کرده بودند می‌نگریستند. گرچه تا قبل از انقلاب مشروطه هنوز مفهوم دولت - ملت در ایران شکل نیافته بود، اما حداقل از دوره صفویه به بعد، همه حکومت‌های ایران بومی این سرزمین بودند و آگاهانه یا ناآگاهانه خود را مدافع هویت «ایرانی» در همه ابعاد جغرافیایی، مذهبی، سنت‌های تاریخی و ... می‌دانستند.

جمله نویسنده در ۴۷۱ «تیول مالیات و مالیات‌های ناحیه‌ای که به مالک آن ناحیه واگذار می‌شد عملاً به معنای معافیت مالی و قضایی بود» و با ارجاع به سندی به جای مانده از روستای دهخوارقان به آن استدلال شده است به هیچ وجه قابل تعمیم نیست. معمولاً حکام مناطق مختلف ایران تلاش می‌کردند (هر چند به ظاهر) امور شرعی را رعایت کنند و از دوره‌ی صفویه اصول مدونی درباره‌ی میزان و دایره‌ی اختیار و قدرت حکام در مسائل اداری و شرعی وجود داشته است.

جمله ص ۴۷۲ مبنی بر اینکه تیول‌دار موظف بود ملازاد عایدات را به حکومت مرکزی یا ایالتی تحویل دهد با سایر مطالب این بخش تناقض دارد.

فصل یازدهم - رخنه اقتصادی اروپا، تحلیل ارائه شده در ص ۴۸۹ «تأثیر اقتصاد خارجی بر ایران اندک بود به دلیل: ۱- انزوای جغرافیایی ایران ۲- ساختار طبیعی کشور (سواحل نامناسب و...» قابل پذیرش نیست. علی‌رغم از دست رفتن اهمیت راه‌های تجاری در دوران گذشته که همه شاه‌راه‌های مهم از مسیر ایران می‌گذشتند، در دوران جدید نیز به دلیل موقعیت استراتژیک ایران، برخورداری از جمعیت و بازار مطلوب، دسترسی در شمال و جنوب به راه‌های دریایی و ... در این دوران نیز ایران از اهمیت زیادی برخوردار بود. اگر مؤلف به این تحلیل باور دارد پس چگونه می‌تواند رقابت‌های روسیه، انگلستان و فرانسه در دوره‌ی قاجار برای دسترسی به ایران و اخذ امتیازات و نیز قراردادهای تقسیم این کشور در سال‌های ۱۹۰۷، ۱۹۱۵ و نیز قرارداد ۱۹۱۹ را توجیه کند؟ همان‌گونه که گفته شد این فصل درباره روابط اقتصادی با غرب است. جالب توجه است که درباره‌ی شرکت‌های ایرانی و تجار سرشناسی همچون امین‌الضرب و ... هیچ حرفی گفته نشده است.

فصل دوازدهم - سازمان‌های ایلات و عشایر در سده‌های ۱۸ و ۱۹، فصل دوازدهم با نام سازمان‌های ایلات و عشایر در سده‌های ۱۸ و ۱۹ است. همان‌گونه که در ابتدا گفته شد، این فصل از مهمترین قسمت‌های کتاب است و گذشته از اطلاعات سودمند فراوانی که در آن اراده شده، نوعی رویکرد جدید در تقسیم‌بندی و طبقه‌بندی ایلات ایران ارائه می‌دهد که می‌تواند به عنوان یک مبنای سایر تحقیقات مشابه مورد توجه قرار گیرد. تاپر در این فصل ایلات ایران را نه بر اساس تقسیم‌بندی‌های مرسوم

فصل نهم با عنوان روابط ایران با بریتانیای کبیر و هندوستان بریتانیا است. علی‌رغم آنکه در فصل پیشین به روابط ایران با کمپانی هند شرقی انگلیس پرداخته شده است و این دو فصل بایستی ادغام می‌شدند، می‌توان نقایصی کلی در این فصل مشاهده نمود. عدم استفاده از منابع فارسی از مهمترین این نقایص است که عدم توجه نویسنده به این موضوع، بر اعتبار علمی آن خدشه وارد می‌سازد. جالب توجه است که عمده مباحث مطرح شده در این فصل، از نگاه تحولات داخلی انگلستان بررسی شده‌اند نه به عنوان رابطه‌ای دوجانبه با ایران. عدم اشاره به عهدنامه پاریس که مطابق آن ایران متعهد به دست برداشتن از هرگونه ادعا نسبت به هرات شد و از نقاط عطف تاریخی روابط ایران و انگلستان محسوب می‌شود، نیز از دیگر ایرادات وارد بر این فصل محسوب می‌شود. قراردادهای ۱۹۰۷، ۱۹۱۵، و ۱۹۱۹ به صورت بسیار گذرا اشاره شده‌اند. به عنوان نمونه، تمامی قرارداد ۱۹۰۷ در یک سطر و این‌گونه بیان شده است «پس از انتشار قرارداد ۱۹۰۷ میان روس و انگلیس، روابط میان بریتانیا و ایران روبه تیرگی نهاد» (ص ۴۲۰)

محدوده‌ی تعیین شده برای خراسان قابل مذاقه است. در ص ۳۷۲ درباره‌ی محدوده‌ی خراسان به نقل از مالکوم آمده است «این منطقه از قندهار تا یزد از لحاظ شرقی - غربی و از نزدیک کرمان تا دریای آرال امتداد دارد». در ادامه نیز به محدوده قلمرو زمان شاه بر یک بخش آن، از قندهار تا هرات اشاره می‌کند. به نظر می‌رسد بخشی از منطقه شرقی - غربی مورد اشاره، در حوزه‌ی جغرافیایی سیستان قرار می‌گیرد که در همه منابع تاریخی به عنوان ولایتی مجزا مورد توجه بوده است.

تحلیل ارائه شده در ص ۳۸۱ مبنی بر اینکه «پس از عصر ناپلئونی سیاست به عنوان مهمترین دغدغه اروپائیان در ایران، جای خود را به تجارت داد»، گرچه در برهه‌هایی با واقعیت تاریخی هماهنگ است اما جنبه مطلق ندارد. اهمیت ژئوپلیتیکی ایران و همسایگی آن با روسیه و انگلستان، این کشور را همیشه در معرض نفوذ سیاسی این ابرقدرت‌ها و نیز رقابت‌های سیاسی آن‌ها با یکدیگر می‌کرد.

در این فصل نیز (ص ۳۸۵) با ارجاع به مالکوم، فتحعلی‌شاه و دربار ایران را مقصر اصلی جنگ‌ها دوم با روسیه می‌داند که در بالا به آن اشاره شد. نویسنده به دنبال ارائه تصویری از افغانستان به عنوان یک کشور مستقل در همسایگی ایران است (قبل از جدایی هرات از ایران) که با ایران بر سر منطقه سیستان اختلاف دارد گفته شد که در این دوره هویت مستقلی با نام افغانستان وجود خارجی نداشته است. ۳۹۴

در این فصل هیچ اشاره‌ای به ورود انگلیسی‌ها به خرمشهر در ماجرای هرات نشده است. ۳۹۰

تحلیل ارائه شده درباره‌ی خاتمه قضیه هرات بسیار قابل تأمل است. نویسنده اظهار می‌دارد که مفاد قرارداد صلح [قرارداد پاریس] ملازم بود. بریتانیا نه ادعای ارضی کرد و نه درخواست غرامت شد!! (ص ۳۸۵) کسی که در جریان حوادث تاریخی این دوره نباشد، این‌گونه تصور می‌کند که هرات جزیی از خاک بریتانیا بوده و علی‌رغم دخالت ایران در آنجا، بریتانیا از حقوق خود صرف‌نظر نموده است!!

جالب توجه است در این دوره که هندوستان کاملاً در ید اختیار انگلستان قرار داشت، نویسنده این‌گونه اظهار می‌دارد، هندوستان ظاهراً



شاید بتوان گذشته از اشکالات ویرایشی، غلط‌های املائی و چند سطر از پاورقی‌هایی که ترجمه نشده‌اند (چند واژه در متن ص ۵۹۳ و پاورقی ۴۳۹)، مهمترین ایراد وارد بر ترجمه را عدم ضبط یکسان و درست اسامی و عدم رجوع به متون فارسی برای استفاده از آن‌ها دانست که در زیر به این

نقایص اشاره می‌شود.

غلط‌های املائی:

تفیض ص ۵۶، تنفیذ

مغزول ص ۲۸۰، مغزول

سرگرم ص ۲۸۲، سرگرم

دیار بکر ص ۲۹۲، دیاربکر

سیمون ص ۲۹۸، سیمون

جستجوی ص ۳۹۲، جستجوی

بلقوه ص ۳۹۵، بالقوه

احمال ص ۴۳۶، اهماال

کاشفالغطاء ص ۴۳۸، کاشفالغطاء

مشیت ص ۴۶۹، معیشت

ثروتمندترین ص ۴۸۹، ثروت‌مندترین

آستاراخان ص ۴۹۱، آستاراخان

اشکالات ویرایشی:

کلمه «فصل» اضافی است. ص ۶۲

در خط اول پاراگراف اول صفحه ۶۳ به جای روسیه می‌بایستی عثمانی نوشته می‌شد.

زندخان ص ۹۹، خان زند

ترجمه «به خاطر وجود درختان نتوانستند جنگل را ببینند» ص ۲۰۸ گنگ

نژادی و زبانی، بلکه ایلات را بر اساس محل سکونت آن‌ها تقسیم‌بندی می‌کند. همچنین ارائه نوعی رویکرد درباره‌ی تقسیم‌بندی تاریخ هزار سال اخیر ایران به دوره‌های «وضعیت حکومتی» و «وضعیت عشایری» می‌تواند مورد توجه و البته نقد قرار گیرد.

علاوه بر این، مؤلف در این فصل به تفصیل درباره نقش عشایر در تحولات پس از صفویه، اهمیت موضوع عشایر در تاریخ اخیر ایران، جای‌شناسی ایل‌ها و ... صحبت کرده است. نقشه ص ۵۱۷ داری نقص است و مناطق شرقی گرجستان و شکی در قفقاز در دوره‌ی صفویه بخشی از حاکمیت ایران به حساب می‌آمد.

ترکمان نام ایل خاصی نیست اما در ص ۵۱۹ به عنوان یک ایل خاص از آن نام برده شده است.

مؤلف در ص ۵۴۳ چهار مرحله برای سلسله‌ها و خاندان‌های عشایری در سطوح ملی و منطقه‌ای شامل موارد زیر به تصویر کشیده است: ۱- مرحله توسعه ۲- مرحله استقرار ۳- مرحله انحطاط ۴- مرحله جای‌گزینی. در توضیح بایستی اضافه کرد علی‌رغم این که این تقسیم‌بندی با مراحل که ابن‌خلدون برای رشد و انحطاط تمدن‌ها ارائه کرده است شباهت نام دارد، اما تکرار این مراحل لزوماً برای همه قدرت‌های عشایری قابل تعمیم نیست.

فصل سیزدهم - شهر سنتی ایران در دوره قاجار،

در ص ۵۶۵ از حسین‌علی‌خان با نام حاکم ایروان یاد شده است. در این زمان حاکم ایروان حسین‌خان بوده است.

نکاتی درباره ترجمه متن

ترجمه‌ی کتاب که توسط آقای ثاقب‌فر انجام شده است روان و گویا است.

است.

با حزب جنگ خود ص ۲۷۶، با طرفداران جنگ طلب خود

در بند ص ۲۷۷، دربند

لعنت فرستادن و دشنام دادن ص ۲۸۴، لعن و دشنام

به دین گونه ص ۲۷۳، بدین، به‌دین گونه

ترجمه به صورت «آت و آشغال» بسیار عوامانه است. ص ۵۹۶

مدت عمر ص ۴۷۳، جمله گنگ است

اشکریه ص، ؟؟

قورتیگلو ص ۵۲۶، ؟؟

عدم ضبط یکسان و درست اسامی:

سورخاع ص ۳۳، ۴۸، ۲۹۷ سرخای

معیرالممالک (ارزیاب ممالک) ص ۳۵ خود واژه معیرالممالک گویا و روشن

است و نیاز به واژه معادل ندارد. ضمن آنکه به جای ارزیاب ممالک واژه

ارزیاب کل گویا تر به نظر می‌رسد.

امیرالحج ص ۵۲، امیرالحاج

آق کوشه ص ۶۲، آق کوشه

آواریا ص ۶۲، آوارستان

تایموراز ص ۶۵، تیموراز

کارس ص ۶۵، قارص

عراق با اراک تفاوت دارد. ص ۶۷

سدوزتی ص ۷۳، سلدوزی

فایلی ص ۸۸، ۹۳، ۵۱۸، فیلی

دانشنامه اسلام ص ۸۸، دائرةالمعارف اسلام

ایناق ص ۸۹، ایناق

قراقوزلو ص ۸۹ و ۱۶۰، قره‌گوزلو

گناباد ص ۱۰۱، گناباد

خلیج ص ۱۱۰، ۱۲۰، ۳۴۱، ۳۵۷، ۳۷۲، ۴۰۸، ۴۹۰ خلیج فارس

نصیرخان ص ۱۱۶، ناصرخان

کینفوسن، لینگهاوسن

کنفدراسیون ص ۹۹، اتحادیه

ویهی افندی ص ۱۲۲، ویهی افندی

منتفیک ص ۱۲۳، بنی منتفک

هراکلیوس، ارکله ص ۶۵، ۱۰۴، ۸-۱۲۷، ۹-۱۶۸، ۱۷۳، ۱۹۰، ۳۱۱

لاکی ص ۱۳۰، لکی

ایلخانان ص ۱۴۱، ایلخانان

سورغال ص ۱۵۴، ۴۶۷ سیورغال

قومیشان ص ۱۶۰، گمیشان

گنورگی‌وسک ص ۱۶۸، گنورگیوسک

شقاتی ص ۱۷۴، شقاتی

ظریف‌تر ص ۱۹۰، ضعیف‌تر

شمیخا ص ۱۹۱، شماخی

بردگان ص ۲۰۶، شایسته بود در ترجمه آن واژه غلام به کار برده می‌شد.

۱۸۲۳ (سال عقد عهدنامه ترکمانچای) در نقشه ص ۲۰۹ بایستی به سال

۱۸۲۸ نوشته می‌شد.

بیازیت ص ۲۱۱، بایزید

توپرک ص، ۲۱۱، ۲۹۲ توپراق

بیتلس ص ۲۱۱، ۲۹۲ بتلیس

غرب‌گرا و با ص ۳۴۶، غرب‌گرا

وختانگ ص ۲۷۴، ۲۹۹، وختانگ

پاساروتیز ص ۲۷۶، پاساروتیز

وباکو ص ۲۷۷، و باکو

برده ص ۲۷۸، غلام

بهره برداری ص ۲۸۰، بهره‌برداری

به جای واژه رویس‌الوزرا در ص ۲۸۰ بایستی واژه نایب‌السلطنه به کار

می‌رفت.

کاپلان گیری ص ۲۸۱، کاپلان‌گیری

در نقشه ص ۲۸۳ به جای استفاده از واژه دریاچه سون که نام جدیدی

است شایسته می‌بود نام تاریخی آن یعنی گوگچه به کار می‌رفت.

سلاح‌دار ص ۲۸۴، جبه‌دار

روپوش ص ۲۸۷، پرده

ملولانی ص ۲۸۹، طولانی

موتنفیقن ص ۲۹۲، بنی منتفک

کازان ص ۲۹۴، غازان

آرتمی وولینسکی ص ۲۹۵، آرتمی، وولینسکی

قازی قوموک ص ۲۹۷، قاضی قموق

ماتوه‌ای ص ۲۹۷، ماتیوس یا ماتوس

میراویس ص ۲۹۸، میرویس

ماورای قفقاز ص ۳۰۱، ۳۱۳، قفقاز جنوبی

لواشی ص ۳۰۴، لواشف

گرگیوسک ص ۳۱۱، گنورگیوسک

جورج ص ۳۱۴، گیورگی

اچمیادزه ص ۳۱۶، اچمیادزین

ارملوف ص ۳۱۹، ۳۲۱ یرملوف

منشیوکوف ص ۳۲۱، منچیکوف

ماداتوف ص ۳۲۲، مددوف

مصیبت شعور، ص ۳۲۴، مصیبت عقل

منوچهر خان ارمنی، ص ۳۲۵ گرجی بود نه ارمنی

قوقند ص ۳۲۷، خوقند

بانک وام و تخفیف ایران، ص ۳۲۸، بانک استقراضی

منتفق ص ۳۵۱، ۳۵۹، منتفک

دهوها ص ۳۶۳، داوها

عهدنامه مقدماتی ص ۳۸۰، عهدنامه مجمل

عهدنامه قطعی ص ۳۸۰، عهدنامه مفصل

کارزن ص ۳۸۳، ؟؟

علی‌شان ظل‌السلطان ص ۳۸۷، ؟؟

سپوی ص ۳۹۲، تیپو

بارک‌زهی ص ۳۹۵۴، بارک‌زایی

حکند ص ۳۹۵، خوقند
 کوفمان ص ۴۰۱، کافمن
 کتابچی فان ص ۴۲۰، کتابچی خان
 ج.ب. فریزر ص ۴۴۰، فریزر، ج.ب.
 تورشیز ص ۴۴۳، ترشیز
 مستقیم ص ۴۴۸، مستقیم
 خلنگ ص ۴۵۵، ؟؟
 بانکداران ص ۴۶۵، بانکداران
 تیول‌ها و وراثتی و ص ۴۷۱، تیول‌ها و وراثتی،
 دهخوارقان ص ۴۷۱، دهخوارقان
 نسق‌چی‌باشی = رئیس جلدان
 بنچه ص ۴۷۲، بنچه
 متحمل ص ۴۶۹، متحمل
 ترک‌های گیرایی ص ۵۱۵، گرایلی
 مینورسکی ص ۵۱۹، مینورسکی
 ذوالقدر ص ۵۱۹، ذوالقدر
 اصانلو ص ۵۲۴، اسانلو
 عشایر دووایران ص ۵۲۶، ؟؟
 قره‌پاپاخ ص ۵۲۷، قره‌پاپاخ
 سواحلی‌زبانان ص ۶۰۳، سواحلی‌زبانان

مفاخر فرهنگ، تهران، ۱۳۷۷.
 ۴. اسنادی از روابط ایران با منطقه قفقاز، موسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، تهران، ۱۳۷۳.
 ۵. تهرانی، محمد شفیق، نادرنامه، به اهتمام رضا شعبانی، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران، ۱۳۶۹.
 ۶. چولوخادزه، الکساندر، فهرست اسناد آرشیوهای گرجستان پیرامون تاریخ ایران، جلد اول، مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، تهران، ۱۳۸۱.
 ۷. دنبلی، عبدالرزاق، مائوالسلطانیه یا تاریخ جنگ‌های ایران و روسیه، مقدمه و فهرست‌ها به اهتمام غلامحسین صدری افشار، انتشارات ابن سینا، تهران، ۱۳۵۱.
 ۸. ساروی، محمد فتح ا... بن محمد تقی، تاریخ محمدی، احسن التواریخ، به اهتمام غلامرضا طباطبایی مجد، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۱.
 ۹. شعبانی، رضا، تاریخ اجتماعی ایران در عصر افشاریه، انتشارات نوین، چاپ دوم، تهران، ۱۳۶۹.
 ۱۰. غفاری کاشانی، ابوالحسن، گلشن مراد، به اهتمام غلامرضا طباطبایی مجد، انتشارات زرین، تهران، ۱۳۶۹.
 ۱۱. عضالدوله، احمد میرزا، تاریخ عضدی، انتشارات سرو، تهران، ۱۳۶۲.
 ۱۲. لاکهارت، لارنس، انقراض سلسله صفویه و ایام استیلائی افغانه در ایران، ترجمه مصطفی قلی عماد، تهران، ۱۳۴۳.
 ۱۳. موسوی نامی اصفهانی، میرزا محمد صادق، تاریخ گیتی گشا، تحریر و تحشیه عزیزا... بیات، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۳.
 ۱۴. مروی، محمد کاظم، عالم‌آرای نادری، به تصحیح محمد امین ریاحی، ۳ جلد، انتشارات علمی، ۱۳۷۴.
 منابع گرجی و روسی

15. Asatiani, N, Masalebi XVIII- is Sakartvelos Istoriisatvis, Tbilisi, 1973
(موادی برای گرجستان)
16. Kherkheolidze, oman, Mepeta Iraki Meoris Mepis Timuraz Dzisa, Tbilisi, 1980. (یادشاهی ارکله دوم فرزند تیموراز)
17. Javakhivili, I, Damokidebuleba Rusetis da sakartvelos shoris XVIII Sau. Shi, Tbilisi, 1919. (روابط روسیه با گرجستان در قرن هیجدهم)
18. Janashia, Berdzenishvili, Sakartvelos Istoria, Sakitkhavi Tsigini, Metsniereba, Tbilisi. (تاریخ گرجستان)
19. Kutsia, karlo, Nadir- shahi da sakartvelo, "Akhosavletis da Sakartvelo". III, Tbilisi, 2000. (نادر شاه در گرجستان)
20. Macharadze, V, Georgiveski Traktati, Tbilisi, 1983. (قرارداد گیورگیوسک)
21. Tsintsadze, I, 1783 Tslis Mparvelobiti Traktati, Tbilisi, 1960. (قرارداد تحت)
22. Berzhe, A, Akty sabranie Kavkazkoih Arkheograficheskoih Komissieih, vol. I-XII. Tbilisi, 1866-1906. (دستاوردهای کمسیون باستان شناسی قفقاز)
23. Soctavov, N, A, severnih kavkaz v Russko- Iranskikh I Russko- Turetskikh atnosheniakh vXVIIIv. At Constantinolckovo Dogavora do kuchik- ghinarjiskovo Mira 1700-1774 gg. Moscow, 1991. (جنوب قفقاز در)
- روابط روسیه - ایران و روسیه - عثمانی در قرن هیجدهم از مذاکرات استانبول تا عهدنامه (کوچیک - قینارجه)

مجموعه‌ی نکات فوق‌الذکر به خوبی گواه آن است که برخلاف سایر مجلدات تاریخ ایران کمبریج که از پیوستگی محتوایی و خطاهای بالنسبه کمتری برخوردار هستند، در این دفتر نقایص و عدم یک‌پارچگی محتوایی بسیار بیشتری به چشم می‌خورد که از نگاه پژوهشگران تاریخ قابل چشم‌پوشی نیست. شاید بتوان دلیل این امر را علاوه بر قصور مؤلفین برخی از فصول، اشکالات موجود در ویراستاری تخصص و نهای آن دانست که ویراستاران آن نتوانسته‌اند تضادها، تکرار مطالب، عدم اشاره به بسیاری از رویدادها و ... را برطرف نمایند.

به هر حال با ترجمه ادامه‌ی این دفتر (تاریخ پهلوی)، مجموعه‌ی تاریخ ایران کمبریج که حاصل نیم‌قرن تلاش پژوهشگران بین‌المللی در شناساندن ابعاد تاریخ و تمدن ایران است، به طور کامل در دسترس محققان تاریخ‌پژوه قرار دارد و ترجمه جلد هشتم نیز که در بردارنده نمایه و فهرست راهنمای همه این مجلدات است و استفاده تخصصی از آن را آسان‌تر می‌کند بر اعتبار این مجموعه اضافه خواهد کرد. بدون شک این مجموعه برای سال‌های آتی نیز یکی از مهم‌ترین منابع قابل اعتنا و مؤثر در پژوهش‌های تاریخی خواهد بود.

منابع و مأخذ:

۱. آصف، محمد هاشم، رستم‌التواریخ، به اهتمام عزیزا... علیزاده، انتشارات فردوسی، تهران، ۱۳۸۰.
۲. اتکین، موریل، روابط ایران و روس (۱۸۲۸-۱۷۸۰)، ترجمه محسن خادم، مرکز نشر دانشگاهی، تهران، ۱۳۸۲.
۳. استرآبادی، مهدی خان، جهانگشای نادری، به اهتمام سید عبدا... انوار، انجمن آثار و